



درآمد برخوردهای نزدیکتر جیسون رضا جرجانی ترجمه ارژنگ ذات

آنچه فکرش را هم نمیشد کرد اتفاق افتاده است. دستکم از منظر هر کسی که مناقشات حول برخوردهای نزدیک طی نیم قرن اخیر را دنبال کرده باشد. دولت آمریکا با استفاده از ترمینولوژی تازه‌ای که عبارت «پدیده هوایی ناشناس»^۱ (یواپ) را بجای «شی پرنده ناشناس»^۲ (یوفو) می‌آورد تایید کرده است که یوفوها واقعیت دارند. جامعه اطلاعاتی آمریکا و وزارت دفاع رسماً گزارش کرده‌اند که سفینه‌ای خوش‌ساخت که قوانین فیزیک را زیر پا میگذارد و عملکرد بهتری از هر چیز آشنای تولیدشده توسط هر ملت زمینی از جمله خود آمریکا دارد به‌دفعات با خلبان‌ها و ملوان‌های نظامی آمریکا درگیر شده است.

با نظر به ایده قبول تحلیلی فلسفی از تمام جوانب پدیده برخورد نزدیک بود که در پاسخ به گزارش ژوئن ۲۰۲۱ دولت آمریکا در مورد یواپ پژوهش برای این کتاب را آغاز کردم. متأسفانه تنها پس از چند هفته تفکر عمیق و مطالعه بیشتر مازاد بر پژوهشی که قبلاً علاوه بر فعالیت‌های دیگرم در مورد یوفوها و دهه‌ها تماس فرضی «بیگانگان» انجام داده بودم، به نتیجه‌ای هولناک رسیدم که مستلزم بازآرایی عمیق این پروژه بود.

اینطور نبود که انگار این کشف تشویش‌برانگیز یکسره غافلگیرکننده باشد. به چنین چیزهایی وقتی ظنین شده بودم که مقاله‌ای با عنوان «سپیده سیاه»^۳ تحریر کردم که در آنتولوژی ام عاشقان سوفیا^۴ (۲۰۱۷) منتشر شده بود. این مقاله را در فصلی از پرومتهسم^۵ با عنوان «اطلس هرگز بی‌اعتنایی نمی‌کند»^۶ بازبینی کردم و در رمانم آینده‌گرایی فاستی^۷ بیش‌ازپیش در آن کندوکاو کردم. آنچه در این برهه هنگام بررسی حجم بالای داده‌های موجود در مورد یوفو و برخورد نزدیک ذهنم را به ستوه می‌آورد به فراسوی این نقطه‌نظرات اجمالی و گمانه‌پردازی‌های تکه‌پاره میرفت. صادقانه بگویم که نمی‌خواستم به چنین چیزی برسیم چون میدانم که نتیجه ارائه یافته‌هایم بیش‌ازپیش به اعتبارم لطمه میزند و احتمالاً من را ملعبه کسانی میکند که بدنامی‌ام را ترتیب دادند. اما از قبل هم قول کتابی در مورد یوفوها را داده بودم. پس این از این.

1 Unidentified Aerial Phenomena (UAP)

2 Unidentified Flying Object (UFO)

3 Black Sunrise

4 Lovers of Sophia

5 Prometheism

6 Atlas Never Shrugs

7 Faustian Futurist



باید انصاف داشت و از همان اول روشن کرد که من یک فیلسوف‌ام و نه یک یوفوشناس. ده‌ها تن از یوفوپژوهان خبره که از گستره متنوعی از رشته‌های علمی از فیزیک و نجوم تا انسان‌شناسی می‌آیند پدیده برخورد نزدیک را طی هفتاد سال مطالعه کرده‌اند. پژوهش میدانی و تحلیل دقیق داده‌ها از طرف ایشان که معمولاً بدون بودجه‌ای متناسب با وسعت وظیفه‌شان انجام می‌شود گواه جسارت و عزم خارق‌العاده‌شان رویاروی به‌حاشیه‌رانی این موضوع و کسانی است که جرئت میکنند و به مطالعه این مسئله می‌پردازند.

با این گفته‌ها باید اضافه کنم که حتی هنگام نگارش پرومته و اطلس^۸ (آرکتوس، ۲۰۱۶) هم یک فراروانشناس نبودم، اثری که بعدتر برنده جایزه کتاب بنیاد فراروانشناسی^۹ (بعنوان ارگانی از انجمن پیشبرد علوم آمریکا^{۱۰}) شد و برخی در خود همین حوزه از این اثر بعنوان مهمترین کمک به فراروانشناسی طی سالیان دراز استقبال کردند. فراروانشناسی حتی بیشتر از یوفوشناسی یک علم پژوهشیست طوریکه بخاطر ماهیت فرار پدیده مورد بررسی‌اش باید سعی کند با دقت بیشتری وجهه‌ای تجربی داشته باشد. با اینحال، یوفوشناسی همچون فراروانشناسی حیرت‌انگیزترین و انقلابی‌ترین پرسش‌های فلسفی تمام دوران را پیش روی‌مان می‌گذاردند - چنان از بیخ‌وبین انقلابی که سبوعانه در دنیای آکادمیک و مجامع فرهیخته سرکوب شده‌اند. در واقع قبلاً در چندین مورد از کتاب‌هایم (خصوصاً در فولکلور بدیع^{۱۱}) معلوم کرده‌ام که معماهای یوفوشناسی عمیقاً با پدیده‌های مورد بررسی فراروانشناسی تلافی و همپوشانی دارند. این کتاب نوید آن را میدهد که ژرف‌ترین و پریشان‌کننده‌ترین - اگر نگویم سهمناک‌ترین - مطالعه فلسفی پدیده برخورد نزدیک باشد.

اصطلاح «برخورد نزدیک» را دکتر جی. آلن هاینک^{۱۲} ضرب کرده بود، اختریف‌یکدانی که توسط نیروی هوایی آمریکا بعنوان دانشمند ارشد برای پیشبرد پروژه کتاب آبی^{۱۳} منصوب شده بود (گرچه او نهایتاً با نتایج نیروی هوایی توافقی نداشت و بعدتر مستند کرد که به باورش لاپوشانی‌ئی در جریان بوده است). هاینک همچنین اولین یوفوشناسی بود که از مدت‌ها پیش در گزارشی به سال ۱۹۵۳ به نام «پدیده هوایی غیرعادی» منتشر در ژورنال انجمن نوری آمریکا^{۱۴} از اختصار «یوآپ» بعنوان مترادفی بجای یوفو استفاده کرد. او در کتابش تجربه یوفو: کنکاشی علمی^{۱۵} (۱۹۷۲) میزانی را برای انواع «برخوردهای نزدیک» از سنخ اول تا سوم طراحی کرد که بعدتر بسط پیدا کرد تا سنخ چهارمی را هم شامل شود.

برخورد نزدیک نوع اول میشود رویت یوفو. برخورد نزدیک نوع دوم میشود مواردی که یوفو نه تنها دیده میشود بلکه اثرات فیزیکی قابل‌مشاهده‌ای از حضورش یا تماس نزدیک با سفینه

8 Prometheus and Atlas

9 Parapsychological Association

10 American Academy for the Advancement of Science

11 Novel Folklore

12 J. Allen Hynek

13 Project Blue Book

14 Journal of the Optical Society of America

15 The UFO Experience: A Scientific Inquiry



وجود دارد - هر چیزی از تداخل با دستگاه‌های الکتریکی (مثلا در ماشینی که وسط جاده متوقف میشود) تا علائمی بر زمین که رد و نشان باقیمانده ادوات فرود سفینه است، یا چیزی که از یک یوفو به بیرون پرتاب شده یا از آن باقی مانده باشد، یا لمس کردن سطح یک سفینه. **برخورد نزدیک نوع سوم** میشود مشاهده موجودیت‌هایی در رابطه با یوفوها. نهایتاً **برخورد نزدیک نوع چهارم** میشود تماس‌های مستقیم یا آدم‌ربایی‌هایی که کار همین موجودیت‌هاست طوری که در این موارد کسی که به داخل سفینه برده میشود برهم‌کنش نزدیکی با این موجودیت‌ها دارد.

«افشا» یوآپ در ژوئن ۲۰۲۱ منحصر به **برخورد نزدیک نوع اول** بود. برغم شواهد بی‌اندازه برای **برخورد نزدیک نوع دوم، سوم، و چهارم**، تلاشی صورت گرفت تا این وجوه پدیده یوفو از هم تفکیک شود و باز بر آنها سرپوش گذاشته (و از جمله مسخره) شود درست همانطور که واقعیت نوع اول **برخورد نزدیک** نیز تا دهه‌ها از طرف مقامات حکومتی انکار یا نادیده گرفته شده بود. داغ‌زدن یوفو بمنزله «یوآپ» بخشی از همین لاپوشانی‌ست. حالا برهان بسیار خوبی وجود دارد که چرا استفاده از ترمینولوژی «یوآپ» معنادار است اما این دلایل همان دلایلی اتخاذ این اصطلاح نیستند. کاملاً برعکس.

یکی از بهترین دلایل نام‌گذاری مجدد یوفوها بصورت یوآپ یا «پدیده هوایی ناشناس» این است که ترمینولوژی جدید اساساً به نفع **فرضیه فرازمینی**^{۱۶} (اته) پیشداوری نمیشود. در حلقه پژوهشگران جدی **برخورد نزدیک** مدت‌هاست این فهم وجود دارد که شق‌های مختلفی برای اته وجود دارد و همه این شق‌ها هم با تعریف این پدیده بصورت «اشیا» همخوان نیستند. خلاصه اینکه شق‌های موجود از تفسیر رایج از یوفوها بمنزله سفینه‌های فضایی فرازمینی که خلبان‌شان «بیگانگانی» از سیاره‌ای دیگرند از این قرار است:

(۱) یوفوها توسط یک جامعه مخفی زمینی تولید میشوند، «تمدنی جدایی طلب» که از سایر تمدن‌ها فاصله گرفته است.

(۲) یوفوها بینابعدی‌اند و ناشی از نسخه‌های موازی سیاره زمین.

(۳) فرضیه‌ای بسیار مربوط به همین ایده و احتمالاً لاینفک از آن عبارت از این است که یوفوها ماشین‌های زمان‌اند و ساکنان‌شان مسافران زمان - با این احتمال بالقوه که از آینده انسان‌اند.

(۴) پدیده **برخورد نزدیک** معرف مشغولیت با بازماندگان یکجور تمدن انسانی بی‌نهایت کهن‌اند که به هر دلیلی زیرزمینی یا زیردریایی شده‌اند و تصمیم گرفتند عملکرد مخفیانه داشته باشند (موسوم به فرضیه «**نهان‌زمینی**»).

(۵) یوفوها اشیای فیزیکی نیستند؛ آنها فرافکنی‌های روانی ضمیر ناآگاه جمعی‌اند و موجوداتی که به همراه‌شان دیده میشوند مثل اشباح یا اگرگورها هستند (گاه موسوم به فرضیه «**ماورای زمینی**»).



(۶) ما در یک شبیه‌سازی کامپیوتری به سر میبریم و طرف مواجهه‌مان در این «برخوردهای نزدیک» **آواتارهای** برنامه‌نویس‌ها هستند که با «وسایلی» که بنظر میرسد فیزیک را نقض میکنند به بازی این دنیای مصنوعی وارد میشوند چون به قواعد انجین فیزیک که در برنامه کد شده مقید نیستند (عملکردشان مثل هک در بازی ویدئویی‌ست) و همین را هم میتوان در مورد قابلیت‌های ظاهرا «فراطبیعی» این «بیگانگان» فرضی گفت.

متأسفانه طرفداران دوروی افشای یوآپ از کارشان در بازنام‌گذاری یوفوها استفاده میکنند تا گستره تفاسیر ممکن را با بی‌اعتبارکردن انبوه داده‌های مربوطه محدود کنند. برعکس، تز پیشنهادی‌ام در اینجا از مطالعه‌ای آزاداندیشانه و جسورانه نشئت گرفته است که تمام انواع گوناگون داده‌های مربوط به **برخوردهای نزدیک** را واری می‌کند. این امر قادرم کرده تا با نظر به آته و تمام شق‌هایش نتیجه‌ای بگیرم: اینکه برخی وجوه تمام هفت فرضیه فوق - از جمله فرضیه فرازمینی - بطریقی صحت دارند و اینکه پیچیدگی این پدیده در برابر توضیح آن با تنها یک یا دو شق مقاومت میکند. حقیقت مسئله نیز از نتایجی که بتوان چارچوب‌شان را در گستره محدود هر کدام از این شق‌ها معین کرد عمیقاً هولناکتر است.

بیاید با شق ۳ آغاز کنیم، یعنی این ایده که یوفوها ماشین‌های زمان‌اند. ندرتا شده کسی به شیوه درست در این امکان غور کند، به شیوه‌ای که کلیدی را برای فهم جامع تمام وجوه پدیده **برخورد نزدیک** ارائه دهد. در عوض این ایده را بدعتی شگرف تلقی کرده‌اند یا بمنزله وسیله‌ای برای کنارگذاشتن آته و انکار اینکه این امکان وجود دارد که هوش بیگانه با ما تماس گرفته باشد. راه درست فکرکردن به این امکان که یوفوها ماشین‌های زمان‌اند واقع‌کردن این فرضیه در بستر نظریه **تکینگی فناورانه** است.

این نظریه که در **وضعیت جهانی اضطراری**^{۱۷} (۲۰۱۷) و **پرومتئسم** (۲۰۲۰) در آن کنکاش کرده‌ام مسلم می‌گیرد که توسعه فناورانه طی تاریخ انسانی را نمیتوان با دقت تمام بصورت خطی با گرایش صعودی بر یک گراف ترسیم کرد. در عوض، این توسعه یک منحنی است که نهایتاً با دقت تمام خم میشود و به یک راس تبدیل میشود. فشردگی انتهای این منحنی بخاطر نرخ تصاعدی توسعه فناورانه‌ای است که بطور فزاینده‌ای همگرا میشود آنجا که توفیق‌ها در یک حیطه خط‌وربط هرچه بیشتری با پیشرفت‌ها در دیگر حوزه‌ها پیدا میکند. مثلاً هرچه که بیشتر به **هوش مصنوعی** نزدیک میشود نقشه کارکردهای ثانوی و ثالث ژن‌های گوناگون نیز با سرعت بیشتری میتوانند توسط کامپیوترها ترسیم شوند طوریکه مهندسی ژنتیکی را میتوان موثرتر کرد. برعکس، هرچه ضریب هوشی با استفاده از مهندسی ژنتیک افزایش بیشتری پیدا میکند ما نیز به مهندسی **هوش مصنوعی** نزدیکتر میشویم. راس منحنی معرف یک «تکینگی» است، نقطه‌ای که پس از آن آینده دیگر نمیتواند به همان طریقی از روی گذشته برآورد شود که در نقاط مختلفی خط منحنی پیش از راس.



دو دلیل برایش وجود دارد. اول اینکه شکل زندگی پس از راس یا کینگی دیگر «انسانی» براساس فهم ما از این لفظ نیست بلکه ترانس انسانی است و بنابراین بشدت تحت فشار قرار میگیریم تا حتی بتوانیم درک کنیم که موجوداتی که چنین از بین و بین با فناوری‌هایی همچون مهندسی ژنتیک و سایبرنتیک متحول شده‌اند اصلاً میتوانند فکر کنند - بماند که چه میتوانند در سطحی اجتماعی انجام دهند تا پس از آن نقطه توسعه پیدا کنند. دوم و حتی مهمتر اینکه یکی از فناوری‌ها در سطح تکینگی سفر در زمان خواهد بود. میشود تصور کرد که نه فقط «یکی از» فناوری‌ها. توانایی دخل و تصرف در مکان‌زمان با استفاده از کنترل یک تکینگی مصنوعی مشابه با سیاه‌چاله تعیین‌کننده‌ترین فناوری واحد تکینگی خواهد بود چون کسانی که آن را اختراع میکنند میتوانند به آینده و تمام توسعه‌های فناورانه متعاقب دسترسی داشته باشند.

سیستم پیش‌رانش یوفو استوار بر انرژی نقطه صفر^{۱۸} (زپه) است. فناوری الکتروگرانشی که زپه تولید میکند در عین حال ناظر بر دخل و تصرف در مکان‌زمان است. اینکه یوفوها ماشین‌های زمان‌اند کلید کل معمای برخورد نزدیک است. این واقعیت را لحاظ کنید که تکینگی فناورانه مقید است که در دقیقه‌ای از تاریخ انسانی رخ بدهد. مهمترین جنبه این تکینگی نه باز مهندسی ژنتیکی انسان است و نه امتزاج سایبرنتیک با هوش مصنوعی بلکه مهارزدن به انرژی نقطه صفر است و متعاقباً رقم‌زدن پایان تاریخ با ادراکش بصورت یک گاه‌شماری چهاربعدی. این پیشرفت که با دسترسی به آینده تدارک دیده میشود در عین حال میتواند اکتساب دیگر فناوری‌ها در سطح تکینگی را شتاب بدهد. فناوری اعوجاج الکتروگرانشی مکان‌زمان قابلیت فراروی از وجود چهاربعدی و فعالیت در حادفضای پنج‌بعدی را در اختیار مخترعانش میگذارد. مهندسی زپه جان‌مایه تکینگی فناورانه است چون تسلط ابرانسان بر آن به معنای خمیدگی مکان‌زمان ۴- بعدی در افق رویداد یک رابطه ۵- بعدی حادابعادی با تاریخ صرفاً «انسانی» است.

این اتفاق یک شبه رخ نمیدهد. همچون هر فناوری، رشد و توسعه‌اش زمان میبرد و حتی به زمان بیشتری برای امتحان کردن و ارتقای ظرفیتش نیاز است تا جایی که بتوان ماهرانه از آن استفاده کرد. این دوره توسعه را بصورت یک خط زمانی تصور کنید که شروع میکند به پیچ‌وتاب برداشتن حول خودش تا اینکه به چیزی همچون «افق رویداد» یک سیاه‌چاله شکل میدهد. این بزرگترین رویداد در تمام تاریخ است چون به بیانی اکید دیگر در تاریخ نیست. در عوض تاریخ در درون این رویداد است. گردابی را تصور کنید که به خط پیش‌گفته تعریف میشود طوری که این خط به یک دایره خم میشود، به عبارت دیگر داخل یک افق رویداد را بمنزله پیوستار زمانی تاریخ گذشته و آینده‌مان متصور شوید.

این کتاب استدلال می‌آورد که خط زمانی که به افق رویداد مجازی تکینگی فناورانه خم میشود خطی است که حوالی ۱۸۵۰ آغاز میشود و حلقه مداری‌اش حوالی ۲۰۵۰ بسته میشود. در اواخر قرن نوزدهم، گروهی از اهالی شمال اروپا که اغلب در آلمان و آمریکا زندگی میکردند توسعه زپه بر مبنای الگوی یک فیزیک بدیل را آغاز کردند طوری که آنها این الگو را پیش خود نگه میداشتند



و در عین حال اجازه میدادند که عموم مردم بر این باور داشتند که «اتر» بعنوان ایده‌ای علمی بی اعتبار شده است. تصادفی نیست که مخفی کردن مدلی از فیزیک که چارچوب درست این پیشرفت فناورانه خارق العاده را برای شان فراهم کرده بود موجب ویرانی کسب و کار نیکلا تسلا^{۱۹} شد که میخواست از این مدل استفاده کند تا انرژی آزاد در اختیار دنیا بگذارد.

تسلا مستقیماً با تامین کننده مالی اصلی این گروه بینا قاره‌ای از آدم‌های مرموز سروکار داشت که کسی جز جی. پی. مورگان^{۲۰} نبود. مورگان اهل نیویورک بود و حول و حوش ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۰ هم رشد و توسعه اولین «بالون‌ها»ی زیپه در آمریکا را تامین مالی کرد و هم ظهور رژیم‌های سیاسی فاشیستی در اروپا. در همین اثنا پس از اینکه دزدیدن طراحی‌های تسلا بودجه او را قطع کرد و هزینه‌هایش را در عوض در پروژه‌های مهندسی مشابه‌ای گنجانده که بر مدل یکسانی از فیزیک استوار بودند که تسلا از شان استفاده میکرد. اورا قی که مورگان از تسلا دزدیده بود پر از طراحی‌ها و طرح‌های شماتیکی بود که مختص چیزی بودند که امروزه به آنها «یوفوها» یا «یوآپ» گفته میشود - سفینه‌های صاف و براقی بدون باله، ملخ، توربین، یا دیگر ادوات آشنای پیشران‌ش. نه تسلا و نه به ضرب منافع عمومی بلکه انرژی اتری بود که به این سفینه‌ها نیرو میداد و آنها را میساخت.

جمعیت نخبه اهل اروپای شمالی - یا مردمان «نورسی» - که مسؤل همین توسعه فناورانه سری بودند اهل خفیه نیز بودند. اختراعات شان به این هدف بود که انرژی اتری را هدایت کنند. آنها بر این انرژی لقب «وریل»^{۲۱} گذاشتند و مهار قدرتش را بمنزله ظهور یک «نژاد آتی» درک کردند که خود به این نژاد بدل خواهند شد وقتی اربابان فرانسوی زمین شوند. وقتی کمونیسم انقلابی در انتهای قرن نوزدهم فوران کرد و این تهدید را به وجود آورد که رژیم‌های اشراف سالار اروپایی اوایل قرن بیستم را سرنگون کند، این انجمن وریل گرا جبهه‌ای سیاسی باز کرد که قصد داشت از پروژه فناوری اتری انحصاری شان در برابر انقلاب کمونیستی جهانی محافظت کند. آن جبهه سیاسی فاشیسم اروپایی و خصوصاً نازیسم بود و مورگان هم از ظهورش حمایت مالی کرد.

اما او در این زمینه تنها نبود. آلن دالس^{۲۲} هم بود، کسی که بعدتر با ادغام یک شبکه جاسوسی نازی در اروپای شرقی در دفتر خدمات راهبردی^{۲۳} آمریکا سازمان سیا را از کار درآورد و شریک کاری مورگان در این ماجراجویی‌ها محسوب میشد. همینطور جان راکفلر^{۲۴} هم بود که درست در همین حوالی به اولین غول تجاری صنعت نوپای نفت بدل شده بود و قطعاً دوست نداشت که سوخت فسیلی سودآور با انرژی اتری رایگان عوض شود. در واقع کل مجموعه شرکت‌های

19 Nicola Tesla

20 J. P. Morgan

21 Vril

22 Allen Dulles

23 OSS

24 John Rockefeller



آمریکایی رده‌بالا و کانون‌های صنعتی پر قدرت از **فورد موتورز**^{۲۵} گرفته تا **آی بی ام**^{۲۶} ظهور آلمان نازی بمنزله سدی علیه **کمونیسم** را تامین مالی و تسهیل کردند. این نخبگان، کسانی همچون راکفلرها، در عین حال در صف مقدم برنامه‌های تحقیقی به **سازی نژادی آمریکا** قرار داشتند که هدفشان مهندسی یک «**نژاد برتر**» نوری بود. آدولف هیتلر همین برنامه‌های به **نژادی آمریکا** را تحسین میکرد و از طرف مریبان و تامین‌کنندگان مالی اش ترغیب میشد که این برنامه‌ها را در «**آلمان نوین**» تکثیر کنند. آلمان نازی به آزمایشگاه فرانکنشتاین برای همین نخبه نوری اهل به‌سازی نژادی تبدیل شد که از قبل هم مشغول آزمایش کردن بالون‌های اتری در آمریکای شمالی و جنوبی در حوالی ۱۸۹۰ بود.

پزشکان و مهندسان اس اس که در ۱۹۴۴ با اسم رمز «**پروژه کروئوس**»^{۲۷} در پراگ تحت اشغال نازی‌ها مشغول به کار بودند از یک ادوات زپه ناقوس شکل برای گسستن پیوستار مکان‌زمان بهره بردند. رده‌بالا ترین اشخاص مسئول این پروژه - یعنی همان نخبگان نوری بینا قاره‌ای که بالون‌های اسرار آمیزی را در آمریکا طراحی کرده بود - در عین حالیکه وهم شکست **فاشیسم** را به جهانیان نشان میدادند تصمیم گرفتند که از این جهان دور شوند و تومان رس آن را بابت منابعش بکشند تا در نتیجه توانایی‌های حاد بعدی این فناوری را کشف کنند. در این برهه، این انجمن سری که پیشاپیش بی‌نهایت از عرصه عمومی (حتی از اروپا و آمریکا) دور شده بود به یک **تمدن جدایی طلب** تمام عیار تبدیل شد که میتواند **تکنیکی فناورانه** را تا نقطه اوجش پی بگیرد در حالیکه بر خود مقرر میداشت که این تکنیکی را کنترل کند و دسترسی هر کس دیگری به آن را محدود کند.

تاریخ شروع کرد به خمیدن گرد **تکنیکی فناورانه**، همانطور که نور حول افق رویداد یک خورشید سیاه خم میشود. **ابرمردان** نوری که میتوانند به دوران‌های دوردست پیشاتاریخ انسانی رخنه کنند و قدرت این خورشید سیاه مجازی را به اختیار گرفته بودند گذشته یادبودی «**آتلانتیسی**» شان را به خود اعطا کردند. این **نژاد برتر** حتی آفرینندگان «**مریخی**» بشریت زمینی بدل شد - آفریننده ارادل و اوباشی که میتوانند هر کاری که میتوانند با آنها بکنند چون این برده‌نژادان آنان را چون «**ایزدان**» یا «**فرشتگان**» ستایش میکردند.

برخلاف باور رایج هم شک‌گرایان و هم طرفداران افشای تام، خلبانان یوفوها «**بیگانگان**» نیستند بلکه **نیاکان** انسانی‌مان‌اند، یعنی مسافران نوری زمان از افق رویداد تکنیکی فناورانه، کسانی که اکثریت بشریت زمینی را بمنزله نژادی برده مهندسی ژنتیکی کرده‌اند و توسط بومیان تمدن‌های باستانی که همین **آبا و اجداد** آنها را پی ریختند و شکل دادند چون «**خدایان**» و «**تایتان‌ها**» دیده میشدند. «**خزندگان**» و بیشتر آن «**خاکستریان**» خیمایراهای ژنتیکی و روبات‌های زیست‌شناختی‌اند که توسط همین **نژاد برتر** خوش اندام طراحی شده‌اند.

25 Ford Motors

26 IBM

27 Project Chronos



تا چند هزار سال پیش که جز بلیپی در طول عمر وجود **هوموساپین‌ها** نیست بیشتر جوامع پیشرفته بصورت نظام‌های کاستی سلسله‌مراتبی ساختار یافته بودند، آن‌هم تحت حکمرانی همین نرسی‌ها و طبقه مدبرشان که بطور محلی منصوب میشدند. این جوامع نخستین، همچون مصر و سومر باستان، آمریکای میانه، تمدن دره رودخانه سند و دیگر موارد پاره‌هایی استعماری از یک تمدن سیاره‌ای یکپارچه حتی قدیمی‌تر بودند که توسط **نیاکان‌مان** بر زمین پی ریخته شده بود. افلاطون به این تمدن که حوالی ۱۲۰۰۰ سال پیش از امروز سقوط کرده بود با عنوان «**آتلانسیس**» ارجاع میداد. مرکز این تمدن در قاره جزیره‌ای **جنوبگان** بود جایی که ویرانه‌های شهرهای غول‌آسایش پوشیده در یخ هستند. آنجا و در سرتاسر اقیانوس‌های زمین (خصوصاً در فلات‌های قاره‌ای‌شان)، «**آتلانسیسی‌ها**»ی بازمانده هنوز تاسیسات زیرزمینی و زیردریایی‌شان را که در ابعاد شهرها هستند حفظ میکنند.

افزون بر اینها، یوفوها از جای دوری نمیآیند - یعنی برخلاف گمانه‌کسانی که آرامش خاطر شبه‌آگاهانه در این تصور است که یوفوها سیاحانی بیناستاره‌ای یا شاید حتی بیناکهکشانی‌اند که موطن‌شان در فاصله‌ای امن از وطن «ما» قرار دارد. آنچه تصور میکنیم که دنیای «ما» باشد دنیای آنها بود بسیار پیش از آنکه ما را بمنزله موجوداتی خلق کنند که مایملک‌شان در نظر میگیرند. اغلب یوفوها از ماه و مریخ به تاسیسات زیردریایی گسترده زمین سفر میکنند. ماه قمری مصنوعی ست که اغلب توخالی ست و **نیاکان‌مان** در آن مسکون‌اند. ماه توسط **نیاکان‌مان** بصورت یک فضا‌ناو ساخته شده بود و در مدار گذاشته شده بود تا پس از هولوکاستی هسته‌ای که تمدن انسانی بر مریخ را نابود کرد - جایی که هم ویرانه‌های گسترده و هم شهرهای زیرزمینی هنوز مسکونه‌ای امروزه نیز باقی مانده‌اند - سیاره زمین را به شکل زمینی درآورد.

بعضی از بهترین شرح‌ها از جنگ‌های هسته‌ای کهن را میتوان در نسخ سانسکریت هند پیدا کرد. ساکنان یوفوها، نرسی‌هایی که مشغول سیر و سفر در زمان‌اند، **دئوها** و **اسوره‌ها** هستند، یا «ایزدان» و «تیتان‌ها» که از طرف یونانیان قدیم پرستش میشدند و هنوز هم در کانون دین ودایی صدها میلیون هندوی امروزی‌اند. متن‌های کهن سانسکریت توصیفی از برهم‌کنش با همین رده از موجودات دارند که تازگی یوفوسواری میکنند و دست به آدم‌ربایی میزنند.

با «وحی‌ها»ی ابراهیمی شاهد تغییری چشمگیر در استراتژی «ایزدان» یوفو هستیم که احتمالاً پاسخی ست به شورش‌های پرومتئوسی گوناگونی که با آن مواجه بوده‌اند، از قیام فرشتگان «هبوط‌کرده» گرفته تا **برج بابل** و دیگر تلاش‌های خرده‌ریزتر برای مقاومت. بجای ارائه خود بصورت پانتئون از موجوداتی نسبتاً برابر که تحت حکمرانی یک رهبرند که این هم خود باعث میشود که در چشم آدمیان زیادی آسیب‌پذیر دیده شوند، آنها تصمیم گرفتند که از نو بر خود لقبی بگذارند: «فرشتگان» - فرشتگانی که در خدمت **خداوندی** هستند که با عظمت بی‌اندازه ادعا میکند که قادر و دانای مطلق است (او بس دور است از تمام این ماجراها). بجای حکمرانی از طریق نظامی سلسله‌مراتبی که بمنزله بازتابی خردکیهانی از یکجور نظم کیهانی مدلل میشود که این نظام را بمنزله امری زیبا و عادل قداست میبخشد، یعنی منظومه‌ای که حجتی استعلایی برای



حقیقت جاودانه اش آورده میشود، نظم جدید مستلزم اطاعت کورکورانه با اتکا به ایمانی غیر عقلانیست. نظم جدید این ایمان را به شیوه خودش تضمین میکند: از طریق سببیت سادیستی وحشت محض در ترکیب با یکجور رحمت و «عشق» کذایی الهی که به یک میزان متلون است. این نظام جدید، که یعنی نظام **وحی‌های ابراهیمی**، دیگر علاقه‌ای به چون‌وچرا بر سر اصول ندارد و در برابر حجت‌های فلسفی مقابلش بی‌تفاوتی پیشه میکند. این میشود جهان‌بینی غالب قرون وسطای تاریکی که بر سپهر تمدن کلاسیک نازل میشود. «ایزدان» به «فرشتگان» تبدیل شدند و دشمنان‌شان یا که «تیتان‌ها» به «دیوانی» تحت رهبری لوسیفر مبدل گشتند.

این موجودات قابلیت‌های روانی سهمناکی دارند. تماس آزاد با آنها و ادغام جوامع‌مان با آنها (چه براساس ضوابط آنها چه براساس ضوابط ما) به معنای زیستن با تلپاتی، نهان‌بینی، علم غیب، و دورجنبانی فراروانی گسترده است. تقریباً هیچ‌کس در دنیای ما آماده این دورنمای هولناک نیست که براساسش مردمان دیگری را در هر زمانی در ذهن خود داشته باشند که میتوانند تمام فعالیت‌هایشان را از فاصله بینند یا با تمرکز بر مقاصدشان جداً میتوانند به هر کسی آسیب بزنند یا حتی وی را بکشند. این «خدایان» به تاریخ مستندی مشغول‌اند که مکرراً در حال تغییر است و حافظه‌هایمان را با استفاده از سفر در زمان عوض میکنند. این ممکن است چون ما درون یک سیستم پردازش اطلاعات به سر میبریم که میتواند نسخه‌های معیوب گذشته را بایگانی کند. پاره‌شواهد همگرای گوناگونی از اثرات دی‌ام‌تی گرفته تا ویژگی‌های خاص مشخصی از مکانیک کوانتوم همگی ناظر بر آن‌اند که ممکن است درون یک «کیهان» محاسباتی باشیم. منظورم «شبه‌سازی» نیست. اینطور نیست که جهان‌مان یک شبه‌سازی از جهان دیگری باشد که «واقعی» تر است بلکه تصور بر این است که خود ماهیت **کیهان‌مان** در این است که یک سیستم پردازشگر اطلاعات برنامه‌پذیر (و بازبرنامه‌پذیر) است.

این پرسش باقی میماند: چرا تمدنی با سطحی از فناوری که این «**نیاکان**» مسافر زمان ما دارند اینقدر مصمم است که بجای استعمار **کیهان** به دست‌بردن در امورات جهان ما پردازد - آن‌هم برای برهه‌ای اینقدر دور و دراز؟ نتیجه‌گیری من این است که یک هوش کیهانی متناهی - گیرم وسیع - وجود دارد که بیرون از برنامه‌ایست که ما در آن‌ایم و این موجود **نیاکان‌مان** را درون این سیستم دربرمیگیرد چون تصور میشود که شکل حیاتی تمامیت‌خواه این آرخون‌ها لایق بسط بیشتری نباشد. این شکل حیاتی سترون داوری شده است، مثل مار اوروبوروسی که دم سنت جاودانه را میخورد و آن را مسدود میکند، سنتی که فهم چرخه‌ای‌اش از زمان و تقدیر مانعی بر سر تحولات اجتماعی و زیباشناختی تازه است که با نبوغ نوآوران به پیش رانده میشوند. طرز کار این **حیله‌گر** با یک امر مطلق واحد تعریف میشود که تفاوت زیادی با امر مطلق نابالغانه‌ای دارد که چارچوبش با خام‌دلی توسط کانت معین شده است. هدف این **حیله‌گر** با دوراندیشی نگانتر و پیکش در این است که خلاقیت را بیشینه کند و به این وسیله افق وجودی امکانات زندگی را به هر بهایی بسط دهد.



عجیب‌ترین پدیده جانبی فورتی^{۲۸} **برخورد نزدیک** در برخی موارد ظهور و بروز این نیروست و نه دسیسه‌های فناورانه و روانی نازلتر **نیاکان** آرخونی مان. نرسی‌ها سعی داشتند جامعه‌ای را گسترش بدهند که بقدر کافی متحد و یکپارچه هست تا بتواند در برابر این دخل و تصرف در سطح روانی مقاومت کند. نرسی‌ها در رویارویی با ارگانیزمی برتر به این نتیجه رسیدند که جامعه‌ای با «ترقی خواهی» و فردگرایی پوی آنقدر گشایش‌های آشوبناک زیادی برای این **حیله‌گر** دارد که میتواند از آنها بصورت فرصت‌هایی برای حمله به بشریت بهره ببرد طور که نتیجه‌اش تجربه‌های تروماتیک دیوانه‌وار خواهد بود.

این هوش کیهانی را نباید انسان یا حتی انسان‌سان فهم کرد. روی خود زمین، هشت‌پا نشنگر یک شکل حیاتی هوشمند عمیقا متفاوت است که (برخلاف دلفین‌ها، وال‌ها، یا طوطی‌ها) ظرفیتی ریخت‌شناختی برای توسعه فناوری دارد. در واقع برخی دانشمندان پیشنهاد داده‌اند که هشت‌پا یا از بصورت تخمک‌های باروری در یک شهاب‌سنگ از سیاره‌ای دیگر آمده‌اند یا که از زمین آینده است. امکان دوم خیلی زود به نفع امکان اول کنار گذاشته شده است تا در عوض آن نوع گرداب‌های مکانی-زمانی در نظر گرفته شود که در اقیانوس‌های زمین موجودند، مثلا در جاهایی همچون مثلث برمودا. اگر کشتی‌ها و هواپیماها بتوانند از چنین جاهایی به نر می در زمان سیر کنند، پس موجودات دریایی هم توانایی‌اش را دارند.

ژنوم هشت‌پا آشکارا با چیزی سازگار است که از بافت زایشی زیست‌شناختی سیاره‌ای انتظار میرود که زندگی در آن برای مدتی طولانیتر از زمین دستخوش تکامل بوده است، یا در غیر اینصورت با زمین آینده دور. ژنوم هشت‌پا ژنوم نرم‌تنان خوانا نیست گرچه تصور بر این بود که سرپایان از نرم‌تنان تکامل یافته‌اند، دست‌کم نه در گستره بازه‌ای زمانی که تصور میشود هشت‌پا طی آن از همین نیاکان ابتدایی تکامل یافته باشد. هیچ دلیلی وجود ندارد تصور شود که یک هوش پساتکینگی شباهتی به موجودی انسانی داشته باشد تا به یک هشت‌پا، خصوصاً با نظر به این واقعیت که هشت‌پاها حیله‌گران زرنگی هستند که استادانه میتوانند خودشان را استتار کنند. آنها راحت خسته میشوند، شیفته بداعت‌اند، و در قیاس با دیگر شکارچیان غیر انسانی بی‌نهایت کنجکاو و بازیگوش‌اند.

فیلیپ کی. دیک^{۲۹} **والیس**^{۳۰} را به شیوه‌ای بسیار انسان‌ریخت فهم کرده بود هرچند که چه بسا تصور درستی داشت وقتی به این موجود بصورت «گورخر» ارجاع داد. او با پذیرش پتانسیل کامل تکینگی فناورانه عالی‌ترین آفتاب‌پرست و چهره‌گردان است طوریکه در بسیاری از وجوه **برخورد نزدیک** دست میبرد. «بیگانه» آخوندک‌طور یکی از شکل‌های ترجیحی‌اش است که بوسیله آن از طبیعت واقعی‌اش سرنخ‌هایی به ما میدهد.

پس بطور خلاصه مطالعه پیش رو نشان میدهد که چگونه وجوه‌اته و تمام شق‌های این فرضیه **توامان** صحت دارند. خلبانان یوفوها مسافران زمان‌اند و اختراع سفر در زمان از جانب آنها

28 Fortean [Charles Fort]

29 Philip K. Dick

30 VALIS



پیدایش یک تمدن جدایی طلب تمام عیار بود. آنها مسافران فضایی بیناسیاره‌ای اند که هم در دوران کنونی و هم در دوران فعلی تاریخ از مریخ به زمین سفر میکنند، دورانی که آنها به آن رخنه کرده‌اند و به آن شکل دوباره‌ای داده‌اند. این به لحاظ فنی آنها را به «فرازمینی‌ها» بدل میکند اما نه به معنای «بیگانگان» غیرانسانی. در عوض، «بیگانگان» مسلم خیمایراه‌های ژنتیکی و شکل‌های حیاتی سایبرنتیک‌اند که توسط آنها در زمانی ساخته شده‌اند که برای ما میلیون‌ها سال گذشته بنظر میرسد. آنها در دوران قدیم دور تمدنی در ابعاد سیاره‌ای بر زمین داشتند و استقامت‌شان در برابر فروپاشی این تمدن نیز آنها را به بازماندگان «آتلانتیس» تبدیل میکند. آنها در تاسیسات زیرزمینی و شهرهای زیردریایی گسترده‌ای نجات یافته‌اند که با فرضیه نهان‌زمینی همخوان است. از آنجا که این نوری‌ها و همینطور خود حيله‌گری که آنها را دربرمیگردد هر دو در سطح روانی بقدری قوی هستند که با استفاده از ادراک فراحسی و دورجنبانی فراروانی میتوانند در ادراکات و احساسات ما دخل و تصرف کنند، پس صحت عناصر فرضیه فرافکنی روانی ناظر بر برخورد نزدیک نیز باید در مورد برخی وجوه این موقعیت تایید شود. تا جایی که این مسافران زمان مشغول تغییر دادن تاریخ‌اند طوریکه بیشتر از یک نسخه از تاریخ زمین وجود دارد، پس آنها به لحاظ فنی موجوداتی «بینابعدی»‌اند - هرچند لفظ حادبعدی دقیقتر است. آنها با تغییر دادن تاریخ از نسخه‌های بدیلی از زمین می‌آیند که با نسخه‌ای که ما پس از اعمال تغییر تجربه میکنیم فرق دارد.

چارچوب هستی‌شناختی دستکاری حادبعدی مکان‌زمان‌های ۴ بعدی ما را به فرضیه شبیه‌سازی در مورد برخورد نزدیک میرساند. چیزی در مورد این فرضیه هم وجود دارد هرچند که این نیست که م در یک «شبیه‌سازی» دنیایی زندگی میکنیم که بیشتر از این جهان واقعیت دارد. در عوض، خط‌سیر زمانی میتواند عوض شود چون کیهان ما یک سیستم پردازش اطلاعات با قابلیت محاسبات کوانتومی‌ست که میتواند چیزی مشابه با وضعیت‌های قدیمی بازی در بازی ویدئویی را ذخیره کند. وقتی تاریخ توسط مسافران زمان بازنویسی میشود این وضعیت‌ها در یکجور «سند اثیری»^{۳۱} ذخیره میشوند. این میشود رئوس کلی تفسیر جامعی از برخورد نزدیک که در این کتاب ارائه شده است، نظریه‌ای که تمام نظریات دیگر را از میدان خارج میکند و همه‌شان را دربرمیگیرد.